

[اطلاعات شخصی افراد حذف شده است]

[برای وضوح بیشتر فقط مطالب و اخبار مربوط به افراد و جامعه بهائی تایپ شده است]

[برگرفته از سایت: [رادیو زمانه](#)]

[تاریخ: ۸ آذر ۱۳۸۷]

"در اسلام عدل محور، بهایی ها هم حقوق شهروندی دارند"

اسلام و حقوق بشر، برنامه پنجم – گفتگو با حجت‌الاسلام محمد تقی فاضل میبیدی

"در اسلام عدل محور، بهایی ها هم حقوق شهروندی دارند"

سید سراج‌الدین میردامادی

seraj.mirdamadi@radiozamaneh.com

در پنجمین برنامه از سلسله برنامه‌های اسلام و حقوق بشر به سراج حجت‌الاسلام محمد تقی فاضل میبیدی، استاد دانشگاه مفید قم رفتم و با ایشان در این زمینه گفتگویی کردم.

ابتدا از ایشان پرسیدم؛ روح کلی حاکم بر اعلامیه جهانی حقوق بشر چه تفاوت‌ها و چه شباهت‌هایی با روح و پیام اسلام دارد؟

فرقش این است که اسلام و دین عموماً برای ارتباط انسان با خدا آمده است، تا بنده (انسان) چگونه بتواند به خدا نزدیک بشود و ارتباط با خدا برقرار کند، این پیام ادیان است اما پیام حقوق بشر این نیست.

اعلامیه حقوق بشر پیامش این است که چگونه انسان‌ها بتوانند با همدیگر زندگی کنند، چگونه انسان‌ها با دولت‌هایشان زندگی کنند. در حقوق بشر اصلاً این نیست که ما به هر حال خدایی باشیم یا غیر خدایی، اصلاً پیامش این نیست.

یکی از اشتباهاتی که باعث می‌شود بعضی از دینداران ما و یا عالمان دین در برابر حقوق بشر موضع بگیرند همین است. اصلاً جهت و راهشان دو تا است. دین برای تنظیم ارتباط انسان با خداوند است و حقوق بشر برای تنظیم ارتباط انسان با انسان یا انسان‌ها با دولت‌ها و یا دولت‌ها با ملت‌ها است.

این اختلافی است که وجود دارد و این اختلاف خیلی هم اساسی است و این به معنای تباین این‌دو نیست که یعنی این‌دو در برابر هم ایستاده‌اند، نه، اصلاً جهت و مجرای این دو جدا است. اما اشتراکات این دو کجاست؟ ما می‌گوییم در ادیان بحث ارتباط انسان با انسان هم مطرح است، به ویژه در شریعت اسلام، بحث ارتباط انسان با دولت‌ها هم مطرح است.

اولاً این بحث به نظر من عرضی است و نه ذاتی. ما اگر خواسته باشیم قرآن را به احکام عرضی و ذاتی تقسیم‌بندی کنیم، که تقسیم‌بندی هم شده است، آنچه هدف اسلام است ترویج اخلاق در جامعه و ارتباط انسان با خداوند است، بعد یک سری احکامی هم وضع شده است که ما وقتی به آن احکام نگاه کنیم می‌بینیم روح آن احکام این است که بشریت از هر رنج و فساد خلاص شود، یعنی خداوند می‌خواهد کاری بکند که انسان در رنج و عذاب در این دنیا نباشد.

اگر مجازات و کیفر و اجرای حد و تشریح و قانون‌گذاری همه این‌ها برای کاهش رنج بشر در این دنیا است و اینکه بشر در این دنیا راحت زندگی کند، این در پیام حقوق بشر هم هست. حقوق بشر می‌خواهد در بحث حقوق و نگاه به انسان مرز ادیان را بردارد تا دعواها کمتر شود، زیرا پاره‌ای از دعواها در تاریخ بشریت به خاطر جنگ‌های دینداران با دینداران دیگر بوده است.

حقوق بشر می‌گوید انسان در هر لباسی و در هر اعتقادی بما هو انسان احترام دارد و این پیام را در اسلام هم داریم که علی ابن ابیطالب به مالک اشتر نوشته بود که بالاخره با مردم و شهروندان خوب باش و عادلانه عمل کن چه مسلمان باشنند و چه مسلمان نباشنند. اما اخ لک فی الدین و اما نظیر لک فی الخلق.

به هر حال من معتقدم که ما با این نگاه‌ها و دیدگاه‌ها می‌توانیم فاصله‌مان را با حقوق بشر کم کنیم و اصلاً بگویم دعوایی وجود ندارد.

در مجازات‌های اسلامی به ویژه در مجازات‌های حدود، دیات و تعزیرات، خشونت زیادی دیده می‌شود که با اصول و مبانی حقوق بشر تعارض آشکار دارد این تعارض را چگونه می‌توانیم حل کنیم؟

اگر برگردیم به صدر اسلام و به انسان آنروز نگاه کنیم این حدود برای انسان آنروز و در عرف آنروز خشونت تلقی نمی‌شده است. قطع دست دزد، رجم، جلد (شلاق زدن) بالاخره جلد در متن قرآن هم هست واجلدو واحد منهما... برای زانی و زانیه و این‌ها را عرف می‌پذیرفته و رایج هم بوده و خشونت هم تلقی نمی‌شده است، ولی در عرف امروز و برای انسان امروز خشونت تلقی می‌شود و ثانیاً هدف اسلام در اجرای حدود بیشتر جنبه تنبیه و بازدارندگی است و نه جنبه مجازات شخص.

من نظرم این است که این نوع احکام در اسلام موضوعیت ندارد بلکه روش است و طریقت دارد. این به آن معنا است که اسلام خواسته دزدی در جامعه نباشد، اسلام خواسته است که در جامعه تجاوز به عنف نباشد، پاکدامنی و عفت باشد، یک نوع امنیت ناموسی در جامعه برقرار باشد، یک نوع امنیت مالی در جامعه برقرار باشد.

برای این که امنیت مالی و امنیت ناموسی در جامعه برقرار باشد گفته شده روشی که پیشنهاد می‌شود قطع دست است و اگر چنین اتفاقات تلخ و ناگواری افتاد رجم و جلد مجازات آن است ولی اگر عقلائی جامعه امروز بر اساس عرف امروز و بر اساس شناختی که از انسان امروز وجود دارد یک روش بهتری را بر اساس آمار کشف نمایند و به اجراء در بیاورند و این روش جواب بدهد و با اجرای این روش ما بهتر بتوانیم آن هدف اسلام را در جامعه پیاده کنیم، دیگر عقل من حکم می‌کند که این روش را در پیش بگیریم و دنبال کنیم.

مبنای حرف من چیست در اینجا؟ مبنای حرف من این است که ما بر این باوریم در این نوع احکام حسن و قبحی وجود دارد، حسن و قبح‌اش هم عقلی است، یعنی بنده می‌گویم چرا دست دزد باید قطع شود؟ حسن اجرای این حد چیست؟ گفته می‌شود که حسن آن این است که دزدی را در جامعه کم می‌کند یا به طور کلی از بین می‌برد.

حالا اگر این کشف عقلایی شد که امروز اجرای این حکم حاوی این فلسفه نیست، عقلا حکم می‌کنم که می‌توانیم یک روشی را جایگزین کنیم تا به آن هدفی که اسلام دنبال می‌کند برسیم.

بنابراین اجرای حد در جامعه امروزی را باید به عهده عقلائی بشریت گذاشت و باید دید آیا اجرای آن شکل از حدود منافاتی که با شناختی که از بشر در دنیای امروز هست ندارد؟

ثانیاً آیا آن هدفی که اسلام دنبال می‌کند را تأمین می‌کند یا نه؟ اگر پاسخ این سئوالات را درست مشخص کنیم به نظر من پاسخ شما هم داده خواهد شد. نگاه من به احکام اسلام نگاهی عرفی و عقلایی است و معتقدم بشریت در هر زمانی باید یک روشی برای برخورد و مجازات انحرافات در جامعه داشته باشد و در تمام قوانین بشری هم یک نوع مجازات‌هایی تنبیهی یا غیر تنبیهی وجود داشته است.

امروز هم در تمام کشورهای دنیا که قانون حاکم است یک روش‌ها و کیفی‌هایی برای مجازات وجود دارد و اسلام هم نخواست است مسئله را بلاجواب بگذارد، اما همان‌طور که گفتم باید ببینیم چه میزان برای کاهش آن جرمی که دنبال آن هستیم تأثیر می‌گذارد و اگر جرم‌ها را کاهش نمی‌دهد، اسلام به نظر من این اجازه را می‌دهد که روش جایگزین انتخاب کنیم.

این اجازه‌ای که می‌فرمایید در چه نوع اجتهادی به فقهاء داده می‌شود؟ آیا در اجتهادی که متن محور است و خودش را مقید به متن می‌داند نیز این تلقی مجاز شمرده می‌شود یا نه؟

ببینید دو مسئله در فقه ما مورد غفلت قرار گرفته است، یکی عقل و دیگری عدالت. جریان اخباریگری و جریان سنتگرایی به معنای سلفی‌اش همان‌طور که در اهل سنت حاکم شد بر فقه ما هم حاکم شد.

به قول مرحوم مطهری، اگر خوارج در شکل حزب و جمعیت از بین رفتند ولی فرهنگ و روح خوارج در فقه شیعه باقی مانده است و آنچه‌ای که در این فقه باید بیشتر وجود داشته باشد عقل و عدالت است.

من فکر می‌کنم باید یک انقلاب فکری بکنیم زیرا انقلاب فرهنگی هم سابقه خوبی از آن نداریم، یک انقلاب فکری داشته باشیم در درون خودمان و بتوانیم در فقه‌مان روح عقل و عدالت را حاکم کنیم؛ در آن صورت پاره‌ای از مسائل و فتواها عوض خواهد شد.

مثلا الان شما اگر بخواهید حق طلاق در نظر بگیرید که بر عهده مرد گذاشته شد و در نص فقه ما می‌باشد و یا یک دختر ده ساله را شوهر بدهید که جواز آنرا فقه ما صادر می‌کند و مرد در هر سنی که می‌خواهد باشد و خیلی از این موارد، اگر بخواهیم نگاه کنیم با روح عدالت و عقل سازگار نیست.

اما شما نگاه کنید تعقلی که خداوند در قرآن به آن دعوت کرده است و عدالتی که در پاره‌ای از آیات به آن تصریح شده است را ما متأسفانه بکار نمی‌گیریم همان‌طوری که اشاره شد فقه ما بیشتر نص محور است تا اینکه عقل محور یا عدالت محور باشد.

در دین یک‌سری اهدافی داریم و یک سری احکامی، من فکر می‌کنم در دین ما احکام دین بر اهداف دین غالب شده است. هدف دین نجات انسان است، هدف دین عزت انسان است، هدف دین تحقق عدل و عدالت در جامعه است اما پاره‌ای از احکام به شکل نص محوری و سنت محوری به گونه‌ای غالب شده است که به نظر من آن اهداف را تحت‌الشعاع خودش قرار داده است.

در خصوص دین‌گردانی و ارتداد نظر شما چیست؟ همان‌طور که می‌دانید حکم اعدام برای مرتد، از موارد اختلاف جدی مدافعان حقوق بشر و طرفداران اسلام فقه‌ای می‌باشد و این در حالی است که در اسلام لاکراهی فی‌الدین را داریم و این اصل با دین اجباری که بر پایه ترس از اعدام و زور و اجبار دستگاه قضایی که بر روی سر انسان‌ها سایه بی‌افکند تعارض دارد.

اولا در قرآن نداریم که مرتد باید اعدام شود و در قرآن ارتداد جرم نیست ولی گناه هست یعنی شما اگر مرتد شدید روز قیامت خداوند چون مرتکب گناه شده‌اید شما را مجازات می‌کند، آیه‌ای هم برای آن در قرآن داریم.

فرق بین جرم و گناه هم این است که جرم در همین دنیا مجازات دارد، اما گناه همچون ارتداد عقوبت اخروی دارد. بنابراین حکم اعدام برای مرتد و مجازات او در قرآن نیست و از احادیث استفاده شده است و غالب فتواها هم اینگونه است. ولی امروز برخی از فقهاء همچون آیت‌الله منتظری روی این مسئله تجدید نظر کرده‌اند و بر این باورند که اگر کسی از طریق فکر، مطالعه و تحقیقات دین‌گردانی کرد، مجازاتی برای او نمی‌باشد.

حالا فرض را بر این می‌گذاریم که اسلام دستور داده تا مرتد اعدام شود، ببینید یک سری احکام داریم که در زمان تأسیس اسلام بوده و در آن زمان معنا می‌داده است، مثلا این‌که پیامبر در جنگ با یهودیان بنی قریظه دستور اعدامشان را داد زیرا خیانت می‌کردند و خیانت در آنروز هم مساوی بود با هدم اسلامی که تازه داشت تأسیس می‌شد، خوب پیامبر هم سخت و شدید با آن‌ها برخورد می‌کرد. به تعبیر قرآن اشداء علی‌الکفار بود.

ارتداد هم این معنا را می‌داد که اگر در آن روزگار کسی صبح می‌آمد مسلمان می‌شد و شب از دین برمیگشت به تعبیر خود قرآن، این نوع ارتداد باعث بدبینی به اسلام بود، یک دینی که در مدینه می‌خواست تشکیل حکومت بدهد و تازه تأسیس هم هست و در برابرش هم منافقین و هم یهود ساکن در مدینه و هم کفار مکه وجود دارند.

چون ارتداد هم در آن روزگار خیلی خطرناک بود، اسلام با آن برخورد کرد ولی در این عصر که اسلام یک میلیارد و اندی طرفدار دارد و اگر یک جوانی هم روزی از دین اسلام به دین دیگری روی بیاورد هیچ لطمه و خللی به اسلام وارد نمی‌شود و آن خطری که در زمان پیامبر بود امروز دیگر نیست، به نظر من عقل حکم می‌کند که صدور حکم اعدام برای مرتد عادلانه نیست.

در مورد حقوق اقلیت‌ها بخصوص حقوق بهائی‌ها بویژه در زمینه حقوق شهروندی این‌ها و حق داشتن مدارک سجلی، حق تحصیل، حق کار و حق استخدام در جامعه اسلامی نظر شما چیست؟ با توجه به اینکه تنگناهای شدیدی هم برای این‌ها وجود دارد و این‌ها یک واقعیت موجود هستند؟

در مورد حقوق اقلیت‌ها، تعریفی در قانون اساسی و مدنی ما آورده شده است و یک تعریفی هم از نگاه حقوق بشری وجود دارد که این دو با هم فرق می‌کند. در قانون اساسی و قوانین مدنی ما اقلیت‌های مذهبی تعریف شده هستند. آن‌هایی که پیامبر و کتاب آسمانی دارند، مثل مسیحی، یهودی و زرتشتی.

اما بهائیت به عنوان یک اقلیت دینی در قوانین اساسی و مدنی ما نیامده و به رسمیت هم شناخته نشده است، ولی اگر از نظر عرف حقوق بشر و عرف جهانی خواسته باشیم نگاه کنیم هر انسانی در لباس هر دین و آئینی صاحب حق و حقوق شهروندی است؛ حالا چه بهائی و چه غیر بهائی باشد، فرقی نمی‌کند.

ما اگر مبنا را قانون اساسی قرار بدهیم این‌ها مدعی هستند که بهائی‌ها حقوق شهروندی ندارند ولی اگر مبنا را حقوق بشر قرار بدهیم حقوق شهروندی دارند. ممکن است شما برسید نه این و نه آن. و شما بگویید مبنا ما اسلام است و اسلام در این زمینه چه می‌گوید؟

باز هم من معتقدم ابتدا باید ببینیم برداشت ما از اسلام چیست؟ اگر برداشت ما از اسلام همان برداشت نص محور باشد، در نمی‌آید که این‌ها حقوق شهروندی داشته باشند. اما اگر برداشت ما از اسلام برداشتی حق محور و عدل محور باشد هر انسانی به ما هو انسان دارای حقوق شهروندی است، همان‌طوری که اخیراً آیت‌الله منتظری هم دیدم فتوایشان همین بوده است.

[متن بالا رونویسی از اصل سند است. اگر به نکته‌ای برخورد کردید که دقیق رونویسی نشده است لطفاً به نشانی ایمیل در صفحه تماس با ما بفرستید]